

بررسی چگونگی و چرایی نگاه متفاوت شاعران سبک اصفهانی به عناصر اسطوره‌ای

دکتر مراد اسماعیلی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گنبدکاوس

چکیده

اسطوره در تمام ادوار و سبک‌های شعر فارسی، بر اساس نظام فکری و اندیشگی هر دوره، جلوه‌گاه جهان‌بینی مردمان آن عصر بوده است و با اشکال و کارکردهای متفاوتی در شعر وارد شده است. در قرن دهم هجری، با روی کار آمدن دولت صفوی، تحولی اساسی در جامعه ایران و به تبع آن در تمام حوزه‌های فکری و هنری آن روی داد. در این دوره، سبکی در شعر فارسی شکل گرفت که با سبک‌های قبل از آن دارای تمایزاتی آشکار بود و شعر فارسی چه از لحاظ صوری و چه معنایی دگرگون شد. یکی از عناصری که بیشترین دگرگونی در آن حاصل شد، نحوه به کار گرفته شدن اسطوره‌ها در شعر شاعران این عصر است؛ که با دوره‌های پیشین تمایز آشکار دارد. در توضیح این امر باید گفت، که شاعران سبک هندی اسطوره‌هایی چون خضر، آب حیات و مسیح را - که بیشترین بسامد را در اشعار عرفانی دارند - با نگاهی غیرقدسی به کار برده‌اند. امری که دلیل اصلی آن را باید توجه شاعر عصر صفوی به زمین و واقعیات این جهانی و به تعبیری زمینی شدن شعر این دوره دانست.

کلیدواژه‌ها: اسطوره، سبک هندی، خضر، آب حیات، مسیح.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۰۸/۱۲

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۵/۰۹/۲۲

*Email: m.esmaeli21@gmail.com

مقدمه

اگرچه اسطوره اساساً متعلق به دنیای باستان است و از رهگذر روایات قدسی و مینوی، جهان‌بینی مردمان آن عصر را تدارک می‌دیده است، انسان هرگز نتوانسته از جاذبه جادویی آن بی‌نیاز بماند؛ چنان‌که حتی در دنیای جدید و در عصر خردگرایی نیز اسطوره همچنان در ذهن و زبان انسان امروزی حضوری تأثیرگذار دارد و هنرآفرینان همواره با انطباق اساطیر کهن با شرایط موجود به بازآفرینی و نوسازی آن دست یازیده، از نیروی عظیم خیالین آن بهره گرفته‌اند؛ چرا که «اسطوره‌ها حاکی از الگوهای پایدار و تکرار شونده تجارب بشری هستند و تبیین‌کننده رویدادهای زندگی انسان در اعصار گوناگون به شمار می‌روند.» (طاووسی و درودگر ۱۳۹۰: ۱۰۵)

یکی از حوزه‌هایی که همواره با اسطوره و اسطوره‌پردازی عجین بوده و پیوند تنگاتنگی با آن داشته است، شعر و ادبیات است؛ چنانکه به باور برخی «سرنوشت یکی وابسته به دیگری است.» (روتون ۱۳۸۵: ۷۴) پژوهشگران و منتقدان برای این پیوند ناگسستنی دلایلی ذکر کرده‌اند؛ برای مثال، نورتراپ فرای^۱ اسطوره و ادبیات را یکی می‌داند؛ به عقیده او «در بررسی اساطیر از لحاظ قالب و صورت‌شان، در وهله نخست، آنها را به عنوان داستان (یا سرگذشت) مورد بررسی قرار می‌دهند؛ در این صورت اساطیر بدواً نه به عناصر فرهنگی خاصشان، بلکه به دیگر داستان‌های هم‌سنخ، که شکلی همسان دارند، دلالت می‌کنند.» (فرای ۱۳۷۴: ۱۰۵) او همچنین اشاره می‌کند که میان اسطوره و شعر، ارتباط تنگاتنگ‌تری از پیوند شعر با قصه عامیانه و افسانه وجود دارد. به عقیده او معنای اصلی و پایدار اسطوره، در تاریخ ادبیات نیز اثر می‌گذارد و مهر و نشان خود را بر آن می‌نهد و به همین دلیل است که منتقدان دوره‌های متأخرتر به کرار آفرینندگان اساطیر را شاعران دانسته‌اند. (همان: ۱۱۲) به نظر

1. Fry

2. Hough

س ۱۲- ش ۴۵- زمستان ۹۵- بررسی چگونگی و چرایی نگاه متفاوت شاعران سبک اصفهانی... / ۱۳

گراهام هوف^۱ اسطوره یک عامل ابتدایی و بادوام در ادبیات است و معرف یک قطب از آفرینش ادبی که پا به پای ادبیات زیسته و همراه آن با دیگر امور ارتباط یافته است. (هوف ۱۳۶۵: ۱۶۲-۱۴۸) نویسنده کتاب بلاغت تصویر نیز بر این باور است که «اسطوره و شعر بسیار به هم نزدیک‌اند؛ یکی از آن رو که هر دو دنیای آفرینش‌های تخیلی‌اند و دیگر آنکه هر دو زبان غیراستدلالی و تصویری به کار می‌گیرند. به جهت همین قرابت، شاعران به راحتی در شعر فضای اساطیری خلق می‌کنند و شخصیت‌ها، مکان‌ها، حوادث و مسائل اسطوره‌ها برای شاعر زنده و ملموس است. وجود عناصر اسطوره‌ای به شعر عمق و انرژی خاصی می‌دهد. گاه یک تصویر اسطوره‌ای، چنان احساس عمیقی به شعر می‌بخشد که یک دفتر وصف و توصیف، قادر به ایجاد آن احساس نیست... تصویر اسطوره‌ای، دریچه ورود به تجربه ناخودآگاه جمعی است؛ از این رو مانند نماد عمل می‌کند. یک اسطوره قادر است گستره معنایی وسیعی را در عباراتی اندک ارائه دهد و تجربه امروزی را با تجربه‌های دیرینه و جاودانه میلیون‌ها انسان گره بزند.» (فتوحی ۱۳۸۵: ب: ۲۹۷)

ادبیات و شعر فارسی نیز از این قاعده مستثنی نبوده، از همان آغاز شکل‌گیری با اسطوره پیوند داشته است و شاعران دوره‌ها و سبک‌های گوناگون شعر فارسی، از انواع اسطوره‌ها بهره گرفته‌اند. نکته‌ای که بیان آن ضروری به نظر می‌رسد این است که این اسطوره‌ها در دوران‌ها و سبک‌های متفاوت، به یک شکل و کارکرد، به شعر فارسی وارد نشده‌اند و شاعران بر اساس گفتمان و پارادایم حاکم، به گزینش و تغییر برخی از اسطوره‌ها دست یازیده‌اند.

یکی از دوره‌هایی که گسترده‌ترین تغییرات در تمام حوزه‌های شعر فارسی روی نموده است، قرن دهم تا دوازدهم، یعنی دوره صفویه است که سبکی کاملاً متمایز از سبک‌های پیشین شعر فارسی، بر این دو قرن حکمفرما است. این تغییرات گسترده

در فرهنگ ایرانی و شعر فارسی سبب شده است که بسیاری از اسطوره‌ها، از شعر رخت بریندند و برخی دیگر نیز به صورتی کاملاً دیگرگون مورد استفاده شاعران قرار گیرند.

شایان ذکر است که قالب اصلی شعر سبک هندی غزل است^(۱) و دارای دو شاخه ایرانی و هندی است که هر کدام از آنها از ویژگی‌ها و مختصات خاص خود برخوردار است و از یکدیگر متمایزند. از این روی، نگارنده در این جستار، به سبب تمرکز بر یک جامعه خاص و مطالعه دقیق و روشمند آن، به بررسی اسطوره در غزلیات چهار شاعر شاخه ایرانی سبک هندی و یا به تعبیری، سبک اصفهانی^(۲)، که عبارتند از: عرفی شیرازی، طالب آملی، کلیم کاشانی و صائب تبریزی، می‌پردازد و به پرسش‌های زیر پاسخ می‌دهد: آیا اسطوره در شعر عصر صفوی وجود دارد؟ اسطوره‌ها با چه تغییراتی وارد اشعار این دوره شده‌اند؟ چه دلایلی سبب شده است که شاعران این دوره، به شکلی متفاوت از این اسطوره‌ها بهره ببرند؟

روش پژوهش

این پژوهش با رهیافتی توصیفی - تحلیلی، از روش کتابخانه‌ای و اسنادی بهره می‌برد. اطلاعات ارائه شده در این پژوهش، براساس مطالعه و تحلیل غزلیات عرفی شیرازی، طالب آملی، کلیم کاشانی و صائب تبریزی است. نگارنده پس از استخراج عناصر اسطوره‌ای پر بسامد، نگاه متفاوت شاعران مورد نظر به این عناصر را بررسی می‌کند و به تبیین و تشریح چگونگی و چرایی این تفاوت‌ها می‌پردازد.

پیشینه پژوهش

اگرچه درباره سبک اصفهانی و ویژگی‌های زبانی و ادبی این سبک، مقالات متعددی نگاشته شده است، در زمینه بررسی نگاه متفاوت شاعران سبک اصفهانی به عناصر

س ۱۲- ش ۴۵- زمستان ۹۵- بررسی چگونگی و چرایی نگاه متفاوت شاعران سبک اصفهانی... / ۱۵
اسطوره‌ای، هیچ پژوهش مستقلی صورت نگرفته است، حتی برخی از آشنایان به این سبک (فتوحی، ۱۳۸۵/ الف: ۵۱؛ حسن‌پور آلاشتی، ۱۳۸۴: ۲۷) عقیده دارند که نمودهای اساطیری و آیینی به ندرت در شعر شاعران این سبک وارد شده است و جای اسطوره در اشعار این دوره خالی است.

سبک اصفهانی، سبکی متمایز

در قرن دهم هجری، با روی کار آمدن دولت صفویه، تحولی اساسی و شگرف در جامعه ایران و به تبع آن در ادبیات فارسی، خصوصاً شعر فارسی که همواره مهم‌ترین و اصلی‌ترین رسانه این سرزمین بوده است، رخ داد؛ در این دوره با استقرار دولت قدرتمند صفویه و در پی آن، پیشرفت‌ها و در نتیجه، رشد و گسترش شهرنشینی و رفاه نسبی طبقات متوسط نسبت به دوران گذشته و همچنین بی‌توجهی پادشاهان صفوی به شعر و شاعران، شعر فارسی از دربار قدم بیرون گذاشت و به قهوه‌خانه‌ها و اماکن عمومی دیگر راه یافت و بر اثر ذوق و زیباشناسی مردم کوچک و بازار، به شکلی جدید ظاهر شد و سبکی در ادبیات فارسی شکل گرفت که در ادامه، با عناوینی چون، سبک دوره صفوی، سبک هندی و سبک اصفهانی خوانده شد. این سبک، با سبک‌های قبل و بعد از خود، دارای تمایزاتی آشکار است و به تعبیری «به کلی از آثار ادبی ادوار دیگر، متمایز است» (مؤتمن ۱۳۷۱: ۳۳۴) و به هیچ وجه، نمی‌توان این سبک را ادامه سبک عراقی و یا شعر دوره تیموری دانست. در حقیقت، در شعر این دوره، گسست از سنت قدیم شعر فارسی به وضوح احساس می‌شود. تأکید بر نوجویی و توجه به مضامین نو و معنی بیگانه و تازگی در شعر - که از اصول بنیادین اندیشه این دوره است - شاعر را بر آن می‌دارد تا به جای مطالعه در آثار سنتی، خلاقیت را در درون خود بجوید و هویت خود را در خویشتن خود پیدا کند و متکی

به گذشتگان نباشد. (فتوحی ۱۳۸۵ الف: ۵۷) این گسست و فاصله گرفتن از شیوه و سبک شاعران پیشین است که سبب می‌شود ناقدان شعر دوره بازگشت، شیوه شاعران سبک هندی را خلاف فصاحت و دور از بلاغت بدانند و به شاعران آن دوره توصیه کنند که «برای همه شعرا فرض است که برای حفظ ارزش‌های ادبی به شیوه قدما - که توأم با فصاحت و بلاغت بوده است - برگشت نمایند.» (خاتمی ۱۳۷۱: ۵۰)

تمایز موجود میان این سبک با سبک‌های گذشته ادبیات فارسی از دید منتقدان ایرانی و غیرایرانی، که به بررسی شعر فارسی پرداخته‌اند، نیز پنهان نمانده است و پژوهشگرانی که بررسی این سبک پرداخته‌اند، به آن اشاره کرده‌اند.^(۳) از این روی می‌بایست این سبک را نوعی گسست و در ادبیات و شعر فارسی محسوب کرد که دارای پارادایم خاص خود است و تمام مقوله‌های معنایی و صوری آن نیز، دارای تفاوت‌هایی آشکار با دوران و سبک‌های دیگر است^(۴) و چنان‌که صفا اشاره کرده است، «از آغاز تا پایان عهد صفوی باید آن مقیاس فصاحت را که در سخن شاعران سده چهارم و پنجم تا پایان سده هشتم بوده است، رها کرد و مقیاس دیگری جست.» (صفا ۱۳۶۳، ج ۵: ۵۲۲)

یکی از مقوله‌های معنایی که در این دوره، همانند دیگر حوزه‌های شعر دچار تحولاتی بنیادین می‌شود، اسطوره و نحوه به کارگیری آن در شعر شاعران این سبک است که با دوره‌های قبل، دارای تفاوت‌هایی چشم‌گیر است.

بررسی اسطوره در سبک اصفهانی

با مطالعه و بررسی کتاب‌هایی که درباره این سبک و مختصات اندیشگی و زبانی مسلط بر آن به نگارش درآمده‌اند، با نقل قول‌های فراوانی از این دست که «شعر سبک هندی پشتوانه فرهنگی مقتدری ندارد، بازتاب نموده‌های قومی، اساطیری، تاریخی و اعتقادی در آن بسیار اندک است و حتی نمادهای اساطیری، دینی و تاریخی در شعر برخی از شاعران دیده نمی‌شود» (حسن‌پور آلاشتی ۱۳۸۴: ۲۷) و گفتارهایی

س ۱۲-ش ۴۵- زمستان ۹۵ — بررسی چگونگی و چرایی نگاه متفاوت شاعران سبک اصفهانی... / ۱۷

مشابه این مواجهه می‌شویم که حکایت از بی‌بهره بودن شعر شاعران این سبک از اسطوره و عناصر اساطیری است. اما با بررسی اشعار این دوره، یکی از موضوعاتی که جلب توجه می‌کند، بهره‌گیری گسترده شاعران این سبک از برخی شخصیت‌های اساطیری و آیینی است. سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که چرا با وجود بسامد نسبتاً زیاد این عناصر اساطیری در شعر این دوره منتقدان این سبک و اشعار آن را فاقد نگاه اسطوره‌ای دانسته و نوشته‌اند: «جای اسطوره در شعر سبک هندی خالی است»؟ (فتوحی ۱۳۸۵ الف: ۵۱)

چنین به نظر می‌رسد که پاسخ به این سؤال را می‌بایست در اشکال و چگونگی به کارگیری عناصر اسطوره‌ی در شعر این شاعران جست‌وجو کرد؛ در توضیح این مسأله باید گفت این عناصر غالباً به شکلی متفاوت به شعر این دوره وارد شده‌اند، به گونه‌ای که دیگر محتوا، معنا و کارکرد ابتدایی و اصلی خود را از دست داده‌اند. برای نشان دادن این دگرگونی‌ها، نویسنده در ابتدا، به بررسی چگونگی روی نمودن این اسطوره‌ها در اشعار شاعران مورد نظر می‌پردازد و پس از آن دلایل و چرایی‌های دگرگونی در اشکال و کارکردهای این عناصر را تحلیل می‌کند.

نگاه متفاوت شاعران سبک اصفهانی به عناصر اسطوره‌ای

پیش از پرداختن به چرایی نو شدن و تغییر اسطوره‌ها در این سبک، باید به نکته‌ای بدیهی اما ضروری توجه شود و آن، این است که به دلیل جست‌وجوی مضامین تازه شاعران این دوره عمدتاً برخوردی متفاوت با اسطوره‌ها داشته و یا اینکه به نکات کمتر مورد توجه اسطوره‌ها می‌پرداختند؛ در توضیح این امر باید گفت، مهم‌ترین موضوعی که برای شاعران این سبک دارای اهمیت است، ساختن مضامین بکر و تازه در محدوده یک بیت است؛ در حقیقت، در شعر این دوره، این مضمون است که بیشترین اهمیت را دارا است و جای موضوعات شعری را می‌گیرد؛ تا آنجا که به

عقیده برخی «شعر سبک هندی شعر مضمون است نه موضوع.» (شمیسا ۱۳۷۴: ۲۹۸) شاعران این سبک برای خلق مضامین تازه دست به دامان هر جا و چیزی زنند و تمام تلاش خود را به کار می‌گیرند تا به این مهم نائل شوند.

با آگاهی از این مطلب، که با تغییر یک پارادایم و جایگزینی پارادایمی دیگر، نوع نگاه و اندیشه پیرامون عناصر نیز دگرگون می‌شود، طبیعی می‌نماید که به سبب شکل‌گیری پارادایمی جدید در این دوره، نگاه شاعران به اسطوره و عناصر اسطوره‌ای، که یکی از معنادارترین عناصر ادبیات است و در ایجاد طیف گسترده‌ای از معانی رمزی تأثیر فراوان دارد، نیز دگرگون شود. از همین روی، در شعر این دوره با اسطوره‌هایی روبه‌رو می‌شویم که تغییراتی اساسی در آنها صورت گرفته است و شاعران نگاهی متفاوت به آنها داشته‌اند و آنها را به صورتی دیگرگون به تصویر کشیده‌اند. نگارنده برای بررسی چگونگی و چرایی دگردیسی اسطوره‌ها در شعر این دوره، سه عنصر اساطیری خضر، آب حیات و عیسی مسیح را که بیشترین بسامد را در شعر این دوره دارند و به تعبیری معنادارترین اساطیر این دوره‌اند، مورد ارزیابی قرار می‌دهد.^(۵)

شاعران این دوره، این سه عنصر را به به دوشکل متفاوت به شعر خویش وارد ساخته‌اند:

الف: بی‌اعتباری اسطوره

اسطوره نزد شاعر ارزش و اعتبار خویش را از دست می‌دهد و شاعر گاهی چیزهایی دیگر را بر آن ترجیح می‌دهد و نگاهی هنجارستیزانه به آن دارد. مثال‌هایی از این نوع:

خضر: شخصیتی است که برخی او را از پیامبران بنی اسرائیل و برخی بنده‌ای از بندگان خداوند، همچون لقمان دانسته‌اند که علم بسیار داشته است و علاوه بر آن،

س ۱۲-ش ۴۵-زمستان ۹۵- بررسی چگونگی و چرایی نگاه متفاوت شاعران سبک اصفهانی... / ۱۹

به صفات و کارکردهایی چون نوشیدن آب حیات، عمر جاودان و راهنمایی و دلالت گمشدگان مشهور است. (یاحقی ۱۳۸۶: ۳۳-۳۳۲) کارکردهایی که در نزد شاعران سبک هندی بی‌اهمیت جلوه می‌کند:

مکن سراغ سراسیمگان شوق ای خضر نه آهنین قدمی جستجوی ما بگذار

(عرفی شیرازی، بی‌تا: ۳۱۷)

زحمت مکش ای خضر که از بیم ملامت الماس بسایند به لب تشنه‌لبانش

(همان: ۳۲۶)

فدای غمزات شد هر که جانی داشت چون عرفی

به غیر از خضر کو در بند عمر جاودان مانده

(همان: ۳۵۵)

منت ز خضر با همه کوری نمی‌کشم در کف ز استقامت طبعم عصا بس است

(کلیم کاشانی ۱۳۶۲: ۱۰۳)

چشم دلسوز مدار از هم‌رهان روز سیاه کز سکندر خضر می‌نوشد نهانی آب را

(صائب تبریزی ۱۳۷۱، ج ۱: ۷)

چون سکندر تشنه از ظلمات می‌آمد برون خضر اگر می‌دید تیغ و دست و بازوی تو را

(همان، ج ۱: ۱۹)

سبز نتواند شد از خجالت میان مردمان هر که آب زندگی چون خضر تنها می‌خورد

(همان، ج ۳: ۱۱۷۹)

ما به این ده روزه عمر از زندگی سیر آمدیم خضر چون تن داد حیرانم به عمر جاودان

(همان، ج ۶: ۲۸۹۵)

آب حیات: آب حیات یا آب زندگانی، آب چشمه‌ای است که هر کس از آن بخورد، زندگی جاویدان می‌یابد. و با نام‌هایی چون آب زندگانی، آب خضر، آب حیوان، چشمه زندگی، چشمه عمر و ... خوانده شده است. همان گونه که گفته شد، شاعران سبک هندی بر خوردی متفاوت با آن دارند. در ادامه، شواهدی ارائه می‌گردد.

- ای خضر شکستی به سبوت نرسد خیز کاین تشنگی از چشمه حیوان نشیند
(عرفی شیرازی، بی تا: ۲۷۲)
- آب حیوان ببر ای خضر که ارباب نیاز چشم امید به فتراک سواری دارند
(همان: ۲۷۸)
- از حیات جاودان خضر نزد اهل دل تشنه مردن در کنار آب حیوان خوش تر است
(کلیم کاشانی ۱۳۶۲: ۱۰۸)
- در مرگ هست آنچه در آب حیات نیست آسان ز یاد مرگ می شودت هر چه مشکل است
(همان: ۱۱۰)
- نگ خواش لذت عمر ابد را می برد آبرو نتوان برای آب حیوان باختن
(صائب تبریزی ۱۳۷۱، ج ۶: ۲۹۱۰)
- پیش من خوش تر بود از منت آب حیات تشنه لب خود را به دریای سراب انداختن
(همان: ۱۹۱۱)

مسیح: عیسی مسیح، پیامبری است که معجزاتی چون شفای بیماران و زنده کردن مردگان را به او نسبت داده‌اند که در فرهنگ اسلامی و عرفان ایرانی تأکید فراوانی بر آن شده است؛ کارکردهایی که در سبک هندی اعتبار خود را از دست می دهند:

- مگذر از دارالشفای عشق کز بهر علاج هر نفس آید مسیح آنجا و بیمار آورد
(عرفی شیرازی، ۱۳۶۲: ۲۲۵)
- خجل آن کس که چون تیغ کشد غمزه دوست احتیاجش به دم عیسی مریم باشد
(همان: ۲۵۷)
- مکن تفاخر ز احیای خلق ای عیسی که زنده کردن نام وفا مسیحایی است
(طالب آملی، بی تا: ۳۲۳)

دگرگونی اسطوره

در این شیوه، شکل اسطوره‌ها دگرگون می شود. این دگرگونی و تغییر شکل را بیشتر باید در پیوند با کارکرد و کارایی اسطوره‌ها دانست؛ این اسطوره‌ها با گذشت زمان و در گستره تاریخ، کارکرد جداگانه می پذیرند و تن به دگردیسی می دهند. این دگرگونی‌ها و تغییر شکل‌ها تحت تأثیر عوامل و انگیزه‌هایی رخ می نماید که مهمترین

س ۱۲- ش ۴۵- زمستان ۹۵- بررسی چگونگی و چرایی نگاه متفاوت شاعران سبک اصفهانی... / ۲۱

آنها می‌تواند تغییر ساختار اجتماعی، تحول سیاسی جامعه، تحول اجتماعی جامعه و... باشد. در این قسمت، اسطوره‌های مورد نظر که با دگرگونی وارد آثار شاعران شده‌اند، آورده می‌شود:

خضر:

| | |
|--|---------------------------------------|
| این وادی بود که در آن خضر هم گم است (عرفی شیرازی، بی تا: ۲۳۹) | عرفی به کام دل که نماید رهم به عشق |
| گلوی تشنه در آب حیات زمزم سوخت (همان: ۲۲۸) | به العطش بگشا لب که خضر وادی عشق |
| آب حیات ریزد و خاک عدم خورد (همان: ۲۸۱) | زهر غم تو گر بچکانم به کام خضر |
| هر کسی چاه می‌کند او خضر راه ماست (کلیم کاشانی ۱۳۶۲: ۹۶) | در راه او به خون خود ز بس که تشنه‌ایم |
| اگر از درد طلب راهبری نیست تو را (صائب تبریزی ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۳) | می‌کند هم‌رهی خضر بیابان مرگت |
| خضر اینجا رهنورد راه‌گم کرده‌ای است (همان، ج ۱: ۵۹۶) | تا چه باشد در بیابان طلب احوال ما |
| خضر ارشاد من گمراه نتوانست کرد (همان، ج ۳: ۱۱۵۹) | شد ز خط سبز راز آن دهن پوشیده‌تر |
| وقت آن خوش که از او راهنما برگردد (همان، ج ۴: ۱۵۷۵) | آخر از هم‌رهی خضر به چاه افتادم |

آب حیات:

| | |
|---|--------------------------------|
| این آب را به وام ز آتش گرفته است (طالب آملی، بی تا: ۲۶۶) | تبخاله زد لبم ز می خضر غالباً |
| که خضر با لب تبخاله‌دار می‌آید (همان: ۴۱۳) | سراب گشته مگر آب چشمه‌سار حیات |

عمر آب زندگی نقش بر آبی بیش نیست گر بقا داری طمع جان تو و جان سخن
(صائب تبریزی، ج ۶: ۲۹۲۶)

مسیح:

ای مسیحا اثری با نفست نیست ملاف امتحانی بکن اینک دل بیماری هست
(عرفی شیرازی، بی تا: ۲۱۷)

مرا معامله در کوچه‌ای است با مرهم که صد مسیح به یک زخم، بسمل افتاده‌ست
(همان: ۲۲۳)

نوشدارو تشنه‌ی علت نهد در جان ما در خمار معجز افتد عیسی از درمان ما
(طالب آملی، بی تا: ۲۳۸)

شمع خورشیدم و ظلمتکده‌ام بی نور است عیسی وقتم و هر مو به تنم رنجور است
(همان: ۲۷۳)

کم نشد درد تو صائب به مداوای مسیح من چه تدبیر دل خسته زار تو کنم
(صائب تبریزی ۱۳۷۱، ج ۵: ۲۷۳۸)

در مثال‌های ذکر شده، شاهد برخورد متفاوت شاعران این سبک با اسطوره‌های ذکر شده بودیم. در ادامه، به بررسی چرایی این تفاوت پرداخته می‌شود.

بررسی چرایی تغییر شکل اسطوره‌ها در سبک هندی

با شکل‌گیری دولت صفوی و رواج سبک تازه، پارادایمی جدید بر شعر این دوره حاکم گشت. پارادایم جدید گزاره‌ها و الگوهای خاص خود را داشت که با دوره‌های پیشین قیاس‌ناپذیر بود؛ از این رو، بسیاری از موضوعات و مؤلفه‌های معنایی ادوار قبل بی‌اهمیت شمرده شد و برخی دیگر نیز به صورتی دیگرگون مورد استفاده قرار گرفت.

اسطوره و استفاده از آن یکی از موضوعاتی است که اگرچه در شعر این دوره، نسبت به دوره‌های قبل از اهمیت کمتری برخوردار است، مورد توجه شاعران بوده

است؛ این شاعران، عناصر اسطوره‌ای را به شیوه‌ای به کار می‌گیرند که با سبک‌های خراسانی و عراقی قابل قیاس نیست؛ در قرون اولیه شعر فارسی، از آنجایی که هنوز اندیشه‌های ایرانشهری غالب است، اسطوره‌هایی به شعر وارد می‌شوند که با این اندیشه و مختصات آن تناسب و تطابق دارند و به همین سبب، در این دوره شاهد شکل‌گیری حماسه‌های بزرگی چون شاهنامه فردوسی هستیم و همچنین شاعران مداح نیز در هنگام مدح پادشاهان و بزرگان دیگر، غالباً آنان را به شخصیت‌هایی چون رستم، اسفندیار، انوشیروان و ... تشبیه می‌کنند.

با حمله مغول و آثار هول‌انگیز آن پارادایمی جدید بر جامعه ایران حاکم شد و عرفان جای همه وجوه اندیشیدن را گرفت و به پناهگاهی برای اندیشه ایرانی تبدیل گشت و دوره‌ای در تاریخ ایران شکل گرفت که صوفیان به متفکران قوم تبدیل شدند. (طباطبایی ۱۳۸۳: ۹۲) این شرایط بر حوزه ادبیات نیز حاکم است؛ «در واقع، با ظهور عرفان در ادب فارسی، تمام مقوله‌های معنایی، نوعی هدایت و در کل، عضو و جزیی از این هیأت تازه معنایی می‌گردند. اگرچه مقوله پیشین با ظهور عرفان از بین نمی‌رود و همچنان به حیات خود - کمابیش - ادامه می‌دهد، اما سلطه عرفان - به عنوان معنوی‌ترین مقوله فرهنگی و حتی دینی - چندان بر ادب فارسی نیرومند می‌گردد که جوهره معنوی همه مقوله‌های معنایی را می‌گیرد و از آن خود می‌سازد و دیگر چندان رنگ و بویی برای آن مقوله‌ها نمی‌گذارد.» (مجتبی ۱۳۸۸، ج ۱: ۱۲۲) اسطوره به عنوان یکی از مقوله‌های معنایی نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ این دوره، اگرچه «به دلیل مضامین متافیزیکی و عرفانی‌اش بیشتر زیر تأثیر اسطوره قرار دارد»، (اسماعیل‌پور ۱۳۸۲: ۸۴) اسطوره‌هایی وارد شعر می‌شوند که با اندیشه‌های عرفانی ارتباط داشته باشند و بتوان از آنها در جهت مقاصد و آموزه‌های عرفانی بهره جست. به این دلیل، بسیاری از اسطوره‌های دوره قبل نادیده گرفته می‌شوند و برخی از عناصر که قابلیت انطباق با پارادایم جدید را دارند، به همراه اسطوره‌های جدید وارد

آثار ادبی می‌شوند؛ چرا که «هر روایت اساطیری در کنار کارکردهای گوناگونی که دارد، ارائه نمونه و الگوهای رفتاری برای باورمندان را در خود دارد.» (مظفری و تولایی ۱۳۹۰: ۱۹۰)

به سبب تغییراتی که در زمان صفویه در ساختار اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور رخ می‌دهد، طبیعی می‌نماید که بسیاری از باورهای اساطیری کهن کم‌رنگ و به حاشیه رانده شوند و بسیاری نیز فراموش گردند. اما اسطوره‌ها کاملاً از بین نمی‌روند و شاعران برخی از اسطوره‌ها را غالباً با شکلی متفاوت به کار می‌گیرند. نکته‌ای که در به کارگیری عناصر اسطوره‌ای در شعر این دوره، در همان نگاه اول جلب توجه می‌کند، این است که بیشترین اسطوره‌های مورد استفاده و دگرگون شده، عناصری است که در اندیشه عرفانی و آثار ادبی شاعران این مسلک، بیشترین اهمیت را دارا هستند و برای توجیه بسیاری از تعالیم عرفانی از آنها مدد گرفته می‌شود؛ اساطیری چون: خضر، آب حیات و مسیح، به سبب کارکردهایی که دارند، همواره در آثار عرفانی در صدر اسطوره‌ها قرار گرفته‌اند و عرفا برای بیان قدرت پیر و مراد و نیروی اعجاز‌انگیز او، مقام اولیا، کارهای خارق‌العاده خود و ... از این اساطیر استفاده کرده‌اند.

سؤالی که اینجا پیش می‌آید، این است که چرا شاعران این دوره، اسطوره‌هایی را به کار می‌گیرند و آنها را بی‌اعتبار می‌کنند و یا شکلی دیگرگون و متفاوت از آنها به تصویر می‌کشند، که اساس تفکر عرفانی و از اصلی‌ترین اسطوره‌های آموزه‌های عرفانی است؟

در پاسخ این پرسش باید گفت، با شکل‌گیری دوره صفوی، جامعه ایران یکی از تکان‌های عظیم خود را تجربه کرد و پارادایمی متفاوت بر آن حاکم شد. در این دوره، یکی از اساسی‌ترین مؤلفه‌های فرهنگ ایران، یعنی مذهب، تغییر یافت و مذهب شیعه دوازده امامی، به مذهب رسمی کشور بدل شد. با این تغییر، روحانیان و فقیهان

شیعه جای صوفیان را گرفتند و صوفیان به حاشیه رانده شدند. دلیل این امر را می‌توان این گونه بیان کرد: «با شروع مبارزات سیاسی برای صوفیان روشن شد که نمی‌توان تصوف را که در ارتباط با دوری از حوادث دنیا و پرهیز از آن بود، الگو قرار داد؛ چون این مرام به منظور عزلت و گوشه‌نشینی به وجود آمده بود و اینک وقت آن رسیده بود تا اعتقادی به صحنه آید که بتواند با قدرت سیاسی دنیوی نیز ارتباط داشته باشد.» (جعفریان ۱۳۷۰: ۷۶)

شعر فارسی نیز با تفاوت اندیشه‌ها در این دوره، دارای تمایزاتی با دوره قبل شد که یکی از اساسی‌ترین این تمایزات توجه به دنیا و زمین و به تعبیری زمینی شدن بود؛ در واقع، در دوره صفوی و سبک تازه شکل‌گرفته، شعر فارسی راهی متفاوت پیمود و «گویی شعر، از شکوه و جلال آسمانی افتاد و زمینی شد.» (صورتگر ۱۳۴۵: ۱۹۵) یکی از بنیادی‌ترین مؤلفه‌های آن، واقع‌گرایی و توجه به واقعیات است. به همین سبب، «شاعران و هنرمندان عصر صفوی به واقعیات پیرامون خویش توجه نشان دادند. در این عصر معشوق اثری و آسمانی و شعر متافیزیکی که محمل اسطوره و مفاهیم بنیادی اساطیری است، جای خود را به معشوق زمینی و شعر وقوعی داد. به هر نسبت که وقوع‌گویی و توجه به واقعیت زندگی اوج گیرد، حقیقت‌جویی و اسطوره‌گرایی در زندگی آدم کم‌رنگ می‌شود. در این عصر توجه عجیبی به واقعیت بیرونی معطوف می‌گردد که در واقع رنسانس بزرگی در جریان‌های ادبی و فکری ایرانیان می‌تواند باشد.» (فتوحی ۱۳۸۵ الف: ۵۰-۵۱)

این توجه عجیب و بی‌سابقه به واقعیات و زندگی روزمره، سبب شده است که بسیاری از اسطوره‌ها از زندگی و شعر دوره صفویه رخت بربندند؛ چرا که «اسطوره‌ها تا روزی که با زندگی محسوس و عملی جامعه خود مربوط باشند، در میان توده مردم حیات دارند و روزی که با این شرایط تطبیق نکنند، از زندگی توده مردم خارج می‌شوند.» (بهار ۱۳۷۶: ۳۶۴) و از آنجایی که «اسطوره در هر زمان، شکل و نقش و

کاربرد ویژه‌ای دارد و در جریان زمان و در مرزهای جغرافیایی و در میان مردمان گوناگون ممکن است دستخوش دگرگونی‌هایی شود و نقش تازه‌ای بپذیرد،» (سرکاراتی ۱۳۷۸: ۲۱۳) برخی دیگر نیز که اساس تفکرات عرفانی بوده‌اند، با تغییراتی که این دوره در اندیشه و زندگی مردم ایجاد می‌شود، در هیأتی دیگر روی می‌نمایند و در این فرایند ارزش و اعتبار و به تعبیری کارایی خود را از دست می‌دهند.

نتیجه

در قرن دهم هجری، با روی کار آمدن دولت صفویه، تحولی اساسی و شگرف در جامعه ایران و به تبع آن در ادبیات فارسی، خصوصاً شعر فارسی که همواره مهم‌ترین و اصلی‌ترین رسانه این سرزمین بوده است، رخ داد؛ همچنین به سبب بی‌توجهی پادشاهان صفوی به شعر و شاعران، شعر فارسی از دربار قدم بیرون گذاشت و به قهوه‌خانه‌ها و اماکن عمومی دیگر راه یافت و بر اثر ذوق و زیباشناسی مردم کوچه و بازار، به شکلی جدید ظاهر شد و سبکی در ادبیات فارسی شکل گرفت که در ادامه، به سبک هندی یا اصفهانی شهرت یافت. شعرهای سبک جدید با اشعار سبک‌های قبل از آن، تمایز آشکار و بنیادینی داشت.

آمدن شعر به متن جامعه و میان مردم، سبب شد شعر در این دوره پیوند گسترده و عمیقی با زمین، زندگی مردم عادی و واقعیات پیرامون شاعر پیدا کند و عناصری وارد شعر شوند که با این واقعیات ملموس در ارتباط باشند. این امر سبب شد که اسطوره و استفاده از آن در شعر این دوره، نسبت به دوره‌های قبل از اهمیت کمتری برخوردار باشد. این شاعران، عناصر اسطوره‌ای را به شیوه‌ای به کار می‌گیرند که با سبک‌های خراسانی و عراقی قابل قیاس نیست؛ بسیاری از اسطوره‌هایی که به عوالم فرازمینی تعلق دارند از شعر این دوره رخت برمی‌بندند و برخی از اسطوره‌ها، همانند خضر، آب حیات و مسیح، که اساس جهان‌بینی عرفانی را تشکیل می‌دادند، ارزش

س ۱۲- ش ۴۵- زمستان ۹۵- بررسی چگونگی و چرایی نگاه متفاوت شاعران سبک اصفهانی... / ۲۷
و اعتبار خود را از دست می‌دهند و به شکلی دیگرگون و فاقد کارکرد اصلی خودشان
وارد شعر این عصر می‌شوند.

پی‌نوشت

(۱) قالب اصلی سبک هندی غزل است و بیشتر پژوهشگرانی که به پژوهش در این سبک
پرداخته‌اند، به این امر اشاره کرده‌اند. برای مثال: شبلی نعمانی ۱۳۶۸: ۱۶۶؛ حسن‌پور آلاشتی ۱۳۸۴:
۲۷؛ حسینی ۱۳۶۷: ۲۳؛ دشتی، بی‌تا: ۳۹.

(۲) نام‌گذاری این سبک، با اما و اگرهایی همراه است؛ در توضیح این امر باید گفت که سابقه
اصطلاح «سبک هندی»، از حدود دویست سال قبل تجاوز نمی‌کند و قدیم‌ترین سند موجود که
در آن عنوان «سبک هندی» به غزل روزگار صفوی داده شده است، تاریخ منتظم ناصری اثر اعتماد
السلطنه (۱۲۲۲-۱۲۷۵) است. وی که یکی از محققان عهد ناصرالدین شاه بوده، درباره میرزا طاهر
وحید نوشته است: «اشعار او به سبک هندی‌ها و چندان پسندیده و مطبوع نیست، بلکه اغلب
مضامین آن موهوم است.» (اعتمادالسلطنه ۱۳۶۷: ۹۹۳) اما برخی از منتقدان آگاه و آشنا با شعر این
دوره، با اصطلاح سبک هندی موافق نیستند و آن را غلط می‌دانند. (صائب تبریزی ۱۳۷۳: مقدمه
۳؛ قهرمان ۱۳۷۳: مقدمه ۹)

امیری‌فیروزکوهی بر این باور است که این سبک را باید، «سبک اصفهانی» بنامیم و درین باره
می‌نویسد: «نخست باید بگویم که تسمیه این سبک به هندی از اغلاط مشهور است و حق این
است که این طرز از سخن را سبک اصفهانی بنامیم؛ زیرا مسلم است که ظهور این سبک در بین
شعرا و گویندگان عصر صفوی در ایران و فارسی‌زبانان بلاد دیگر معلول تحولات گوناگون
اجتماعی و دنباله تغییرات طبیعی و عصری و پیدایش مجازات و تناسبات و استعارات جدید بوده
و در واقع، زبان طبیعت و احتیاج طبیعی مردم یک عصر است که خود به خود این حدوث و
تازگی را چه در زبان محاوره و چه در زبان و سخن به وجود می‌آورد.» (صائب تبریزی ۱۳۷۳:
مقدمه ۳-۴)

نگارنده در این جستار، با پذیرش این نظر، و از آن‌جایی که شاعران مورد بررسی از شاخه ایرانی
این سبک‌اند، عنوان سبک اصفهانی را انتخاب کرده است.

(۳) اغلب منتقدان به تمایز سبک هندی از سبک‌های دیگر اشاره کرده‌اند؛ برای مثال:

عبدالحسین زرین کوب درباره تفاوت شعر صائب تبریزی با شاعران گذشته می‌نویسد: «شعر او تقلید و تکرار شاعران کهن و تمرین در فنون صنعت و بدیع نبود تا در مدرسه و در حلقه طلب ادب مورد توجه باشد. شعر بازار، شعر قهوه‌خانه و شعر عامه بود. از این رو، در میان عامه که طالب این گونه معانی بودند رواج و قبول یافت. ظرافتی خاص و بی‌سابقه این شیوه تازه را از شعر اهل مدرسه جدا می‌کرد. ظرافتی که یادآور صنعت مینیاتورسازان و منبت‌کاران بود. در حقیقت، همان ریزه‌کاری‌ها که با سنگ مرمر در عمارت عظیم تاج محل به کار رفته بود، در این اشعار هم که به خداوندان تاج محل اهدا می‌شد، جلوه داشت.» (۱۳۷۰: ۲۹۷)

زین العابدین مومن در کتاب *تحول شعر فارسی*، این سبک را سبکی کاملاً متمایز می‌داند و در باب شیوه شاعری شاعران این سبک می‌نویسد: «شعرايي که به این شیوه شعر گفته‌اند، تمام توجه خود را به یافتن مضمون تازه و فکر بدیع و به اصطلاح خودشان «معنی بیگانه» مبذول داشته‌اند، از این رو سبک هندی به کلی از سبک‌های دیگر متمایز است و شخص در مطالعه اشعار این دوره خود را در وادی جدید از شعر و ادب می‌بیند و به نکات و دقایق و معانی و مضامین تازه و بی‌سابقه‌ای برخورد می‌کند و گاه می‌شود که از مراتب دقت نظر و باریک اندیشی و معنی آفرینی شعرای این زمان انگشت حیرت به دندان می‌گزد.» (۱۳۷۱: ۳۶۰)

به عقیده نویسنده کتاب *سبک‌شناسی شعر نیز* «زبان شعر سبک هندی، زبان جدید فارسی است و دیگر از مختصات سبک قدیم ... در آن خبری نیست.» (شمیسا ۱۳۷۴: ۲۹۶)

علامه شبلی نعمانی در این باره می‌نویسد: «قدم و متوسطین هیچ اندیشه و فکری را به طور پیچیده بیان نمی‌کردند؛ برخلاف متأخرین که ملتزمند سخنی که می‌گویند، آن را پیچ‌داده بگویند و این پیچیدگی از این‌جا ناشی می‌شود که مضمونی که در چند بیت باید بیان نمود، آن را در یک بیت شعر گنجانیده، ادا می‌کنند.» (شبلی نعمانی ۱۳۶۸: ۱۸)

ادوارد براون، یکی دیگر از آشنایان به ادبیات فارسی، نیز می‌نویسد: «گفتار شعرای [سبک هندی] را خارجی‌ها به آسانی می‌فهمند و بنابراین شهرت می‌یابند؛ در صورتی که بهترین اشعار و عالی‌ترین گفتار شاعران معروف ایران را خارج از دست‌رس خود می‌بینند. با نهایت خجالت اعتراف می‌کنم که در این مورد، ذوق من نیز با خارجی‌ها همراه و موافق است.» (براون ۱۳۷۷: ۱۳۳)

(۴) برای مطالعه بیشتر درباره پارادایم سبک هندی و قیاس‌ناپذیری آن با سبک‌های پیشین رک: اسماعیلی و حسن پورآلاشتی ۱۳۹۳: ۲۱-۴۴.

(۵) البته نگاه متفاوت شاعران این عصر و تغییر اسطوره‌ها در شعر آنها تنها به این سه مورد خلاصه نمی‌شود، برای مثال:

س ۱۲- ش ۴۵- زمستان ۹۵- بررسی چگونگی و چرایی نگاه متفاوت شاعران سبک اصفهانی... / ۲۹

امید صلح از آن ناشکیب ایوب است که دشمن آشتی انگیز و دوست محبوب است
(عرفی شیرازی ۱۳۶۲: ۲۲۵)

نزد این گریه‌ها بر آتشم آبی و دانستم که صد طوفان نوح از عهده‌اش بیرون نمی‌آید
(همان: ۲۵۹)

برنمی‌آید غرور حسن با تمکین عشق یوسف از کنعان به سودای زلیخا می‌رود
(صائب تبریزی ۱۳۷۱، ج ۳: ۲۶۴۵)

عشق مغرور کند خون به دل حسن آخر یوسف آن نیست که مغلوب زلیخا نشود
(همان: ۳۶۰۶)

اما به دلیل محدودیت مقاله ناچار به پربسامدترین آنها اکتفا کردیم.

کتابنامه

- آملی، طالب. بی‌تا. کلیات اشعار. به اهتمام و تصحیح و تحشیه شهاب طاهری. تهران: سنایی.
- اسماعیل پور، ابوالقاسم. ۱۳۸۲. زیر آسمانه‌های نور. تهران: افکار.
- اسماعیلی، مراد و حسین حسن‌پور آلاشتی. ۱۳۹۳. «بررسی تمایز و قیاس‌ناپذیری سبک هندی با سبک‌های قبل از آن، از چشم‌انداز نظریه تامس کوهن»، مجله شعرپژوهی (بوستان ادب). سال ششم. شماره سوم. پیاپی ۲۱. صص ۲۱-۴۴.
- اعتمادالسلطنه. ۱۳۶۷. تاریخ منتظم ناصری. به کوشش محمداسماعیل رضوانی. تهران: امیرکبیر.
- براون، ادوارد گرانویل. ۱۳۷۵. تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر. مترجم بهرام مقدادی. تحشیه و تعلیق ضیاءالدین سجادی و عبدالحسین نوایی. تهران: مروارید.
- بهار، مهرداد. ۱۳۷۶. جستاری چند در فرهنگ ایران. تهران: فکر روز.
- جعفریان، رسول. ۱۳۷۰. دین و سیاست در دوره صفوی. تهران: انصاریان.
- حسن پور آلاشتی، حسین. ۱۳۸۴. طرز تازه: سبک‌شناسی غزل سبک هندی. تهران: سخن.
- حسینی، حسن. ۱۳۶۷. بیدل، سپهری و سبک هندی. تهران: سروش.
- خاتمی، احمد. ۱۳۷۱. سبک هندی و دوره بازگشت (یا نشانه‌هایی از سبک هندی در شعر دوره اول بازگشت ادبی). تهران: بهارستان.
- دشتی، علی. بی‌تا. نگاهی به صائب. تهران: امیرکبیر.
- روتون، ک.ک. ۱۳۷۸. اسطوره. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور. تهران: نشر مرکز.

- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۷۰. *از گذشته ادبی ایران*. تهران: سخن.
- سرکاراتی، بهمن. ۱۳۷۸. *سایه‌های شکار شده*. چاپ اول. تهران: قطره.
- شبلی نعمانی. ۱۳۶۸. *شعرالعجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران*. (جلد ۳ و ۴ و ۵). ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی. تهران: آشنا.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۷۴. *سبک‌شناسی شعر*. فردوس.
- صائب تبریزی، محمد علی. ۱۳۷۱. *دیوان صائب تبریزی*. به کوشش محمد قهرمان. دوره ۶ جلدی. تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ . ۱۳۷۳. *کلیات صائب تبریزی*. مقدمه و شرح حال به قلم امیری فیروزکوهی. چاپ دوم. تهران: خیام.
- صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۶۳. *تاریخ ادبیات در ایران*. جلد پنجم، بخش ۱. تهران: فردوسی.
- صورتگر، لطفعلی. ۱۳۴۵. *منظومه‌های غنایی ایران*. تهران: دانشگاه تهران.
- طاووسی، محمود و آمنه درودگر. ۱۳۹۰. «اسطوره و ادبیات مدرن»، *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب*. س ۷. ش ۲۳. صص ۱۰۱-۱۱۸.
- طباطبایی، سیدجواد. ۱۳۸۳. *زوال اندیشه سیاسی در ایران*. چاپ چهارم. تهران: کویر.
- عرفی شیرازی. بی‌تا. *کلیات عرفی شیرازی*. به کوشش جواهری «وجلدی». تهران: سنایی.
- فتوحی رودمعجنی، محمود. ۱۳۸۵ الف. *نقد ادبی در سبک هندی*. تهران: سخن.
- _____ . ۱۳۸۵ ب. *بلاغت تصویر*. تهران: سخن.
- فرای، نور تراپ. ۱۳۷۴. «ادبیات و اسطوره»، *در اسطوره و رمز، مجموعه مقالات*. ترجمه جلال ستاری. تهران: سروش.
- قهرمان، محمد. ۱۳۷۳. *مجموعه رنگین گل: گزیده اشعار صائب تبریزی*. انتخاب و توضیح محمد قهرمان. تهران: سخن.
- کلیم کاشانی. ۱۳۶۲. *دیوان کلیم کاشانی*. با مقدمه و حواشی و فرهنگ لغات مهدی افشار. تهران: زرین.
- محبتی، مجتبی. ۱۳۸۸. *از معنا تا صورت: طبقه‌بندی و تحلیل ریشه‌ها، زمینه‌ها، نظریه‌ها، جریان‌ها، رویکردها، اندیشه‌ها و آثار مهم نقد ادبی و ادبیات فارسی*. تهران: سخن.

س ۱۲- ش ۴۵- زمستان ۹۵ — بررسی چگونگی و چرایی نگاه متفاوت شاعران سبک اصفهانی... / ۳۱

مظفری، علیرضا و محمدنبی تولایی. ۱۳۹۰. «زایش اسطوره‌ای نو در اودیسه هومر از اسطوره‌ای کهن»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. س ۷. ش ۲۴. صص ۱۸۹-۲۰۵.

مؤتمن، زین العابدین. ۱۳۷۱. تحول شعر فارسی. تهران: طهوری.

هوف، گراهام. ۱۳۶۵. گفتاری درباره نقد. ترجمه نسرین پروینی. تهران: چاپخانه سپهر.

یاحقی، محمدجعفر. ۱۳۸۶. فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی. تهران: فرهنگ معاصر.

References

- Āmoli, Tāleb. (n.d.). *kolliyyāt-e ash'ār*. With the effort, Edition and explanation by Shahāb Tāheri. Tehrān: Sanāei.
- Bahār, Mehrdād. (1997/1376SH). *Jostāri chand dar farhang-e Irān*. Tehrān: Fekr-e Rouz.
- Brown, Edward Granville. (1996/1375SH). *Tārikhe Irān az safaviyyeh tā 'asr-e hazer (A History of Persian Literature from Safavid)*. Tr. by Bahrām Meghdādi. Ed. by Ziyā'-eddin Sajjādi and 'Abdol Hossein Navāyi. Tehrān: Morvārid.
- Dashti, Ali. (n.d.). *Negahi be Sāeb*. Tehrān: Amirkabir.
- Esmāeili, Morād and Hossein Hasan-pour Ālāshti. (2014/1393SH). *Barresi-ye tamā yoz va ghiyās nāpaziri-ye sabk-e hendi bā sabk hā-ye ghabl az ān, az cheshmandāz-e nazariyye-ye Thomas Kuhn*. She'r Pzhouhi (Boustān-e Adab). Year 6. No. 3. Contiouose 21. Pp.21-44.
- Esmāeil-pour, Abolghāsem. (2003/1382SH). *Zire Āsemāneh-hā-ye nour*. Tehārn: Afkār.
- E'temad-ol saltaneh. (1988/1367SH). *Tārikh-e montazam-e nāseri*. With the effort of Mohammad Esmāeil Rezvāni. Tehrān: Amirkabir
- Fotouhi roudma'jani, Mahmoud. (2006/1385SH). A. *Naghd-e adabi dar sabk-e hendi*. Tehrān: Sokhan.
- Fotouhi roudma'jani, Mahmoud. (2006/1385SH). B. *Belāqat-e Tasvir*. Tehrān: Sokhan.
- Frye, Northrop. (1995/1374SH). "Adabiyyāt va Ostoureh" in *ostoureh va ramz*. Majmu'e maghālāt. (Literature and Myth). Tr. by Jalāl Sattāri. Tehrān: Soroush.
- Ghahramān, Mohammad. (1994/1373SH). *Majmou'ehye-rangin-e gol: Gozideh ash'ār-e Sāeb-e Tabrizi*. Selected and Explained by Mohammad Ghahramān. Tehrān: Sokhan.
- Hasan-pour Alāshti, Hossein. (1988/1367SH). *Tarze tāze. Sabk shenāsi-ye qazal-e sabk-e hendi*. Tehrān: Sokhan.
- Hosseini, Hasan. (1988/1367SH). *Bidel, Sepehri va sabk-e hendi*. Tehrān: Sourush.
- Hough, Graham. (1986/1365SH). *Goftāri dar bāreh-ye naghd (An Essays on Critisim)*. Tr. by Nasrin Parvini. Tehrān: Chāpkhāneh.
- Ja'fariyān, Rasoul. (1991/1370SH). *Din va siyāsāt dar dore-ye Sepehr. safavi*. Tehrān: Ansāriyān.
- Kāshāni, Kalim. (1983/1362SH). *Divān-e kalim-e kāshāni*. Explained by Mehdi Afshār. Tehrān: Zarrin.

Khātami, Ahmad. (1992 /1371SH). *Sabk-e hendi va dore-ye bāzgasht*. Tehrān: Bahārestān.

Mahabbati, Mojtabā. (2009/1388SH). *Az ma'nā tā sourat: Tabagheh-bandi va tahlil-e risheh-hā, zamineh-hā, nazariyyeh-hā, jarayān-hā, rouykard-hā, andisheh-hā va Āsār-e mohemm-e naghd-e adabi va adabiyyāt-e Fārsi*. Tehrān: Sokhan.

Mo'taman, Zin-ol-'Ābedin. (1992/1371SH). *Tahavvol-e she'r-e Fārsi*. Tehrān: Tahouri.

Mozaffari, 'Ali Rezā. and Mohammad- Nabi Tavallāei. (2011/1390SH). "Zāyesh-e ostoureh-i now dar odissey-ye homer az ostoureh-I kohan". *Āzād University Quarterly Journal of Mytho- mystic Literature*. Year 7. No. 24. Pp. 189-205.

'Orfi Shirāzi. (n.d.). *Kolliyyāt-e 'Orfi-ye Shirāzi*. with the effort of Javāheri Vajdi. Tehrān: Sanāei.

Ruthven, Kenneth Knowle. (1999/1378SH). *Ostoureh (myth)*. Tr. by Abol- ghāsem Esmāeil- pour. Tehrān: Nashr-e Markaz.

Sāeb Tabrizi, Mohammad 'Ali. (1992/1371SH). Ed. by Mohammad Ghahramān. 6th Vol. Tehrān: 'Elmi va Farhangi.

Sāeb Tabrizi, Mohammad 'Ali. (1994/1373SH). *Kolliyyāt-e Sāeb Tabrizi*. Ed. by Amiri-ye Firouzkouhi. 2nd ed. Tehrān: Khayyām.

Safa, Zabih-ollāh. (1984 /1363SH). *Tārikh-e adabiyyāt dar Irān*. 5th Vol. Part 1. Tehrān: Ferdowsi.

Sarkārāti, Bahman. (1999/1378SH). *Sāyeh-hā-ye shekār shodeh*. 1st ed. Tehrān: Ghatreh.

Shamisā, Sirus. (1995/1374SH). *Sabk shenāsi-ye she'r*. Tehran: Ferdows.

Shebli, No'māni. (1989/1368SH). *She'r-ol 'ajam*. 3rd 4th 5th. Vol. Tr. by Seyyed Mohammad-taghi Fakhr-e Dā'i Gilāni. Tehrān: Āshenā.

Souratgar, Lotf'Ali. (1966/1345SH). *Manzoume-hā-ye qenāei-e Irān*. Tehrān: University of Tehrān.

Tabātabāei, Seyyed Javād. (2004/1383SH). *Zavāl-e andishe-ye siyāsi dar Irān*. 4th ed. Tehrān: Kavir.

Tāvousi, Mahmoud va Āmaneh Doroudgar. (2011/1390SH). "Ostoureh va adabiyyāt-e modern". *Āzād University Quarterly Journal of Mytho- mystic Literature*. 7 Year. No.23. Pp. 101-118.

Yāhaghghi, Mohammad Ja'far. (2007/1386SH). *Farhang-e asātir va eshārāt-e dāstāni dar adabiyyāt-e Fārsi*. Tehrān: Farhang-e Mo'āser.

Zarrinkoub, 'Abd-ol hossein. (1991/1370SH). *Az gozashteh-ye adabi-ye Irān*. Tehrān: Sokhan.